

تو ترجمان جهانی بگو چه می بینی؟

درون آینه ی روبرو چه می بینی —————ی؟
تو ترجمان جهانی بگو چه می بینی —————ی؟
تویی برابر تو چشم در برابر چشم —————م
در آن دو چشم پر از گفت و گو چه می بینی؟
تو هم شراب خودی هم شراب خواره ی خود
سوای خون دلت در سبو چه می بینی —————ی؟
در آن گلوله ی آتش گرفته ای که دل است
و باد می بردش سو به سو چه می بینی —————ی

بارها این ابیات نغز حسین منزوی را با صدای خوش و روح نواز همایون شجریان نازنین شنیده و آنها را با خود در خلوت زمزمه کرده‌ام؛ بهت غریبی در آن موج می‌زند. گویی با خواندن آن، دچار «ترسی شفاف» می‌شوی و «گل تنهایی» را بو می‌کنی و «پای فواره جاوید اساطیر زمین» می‌نشینی و «هجوم خالی اطراف» گریانت را رها نمی‌کند. مواجه شدن با خود و عریان گشتن در برابر خویش، کاری نه خرد و سهل است؛ خاطر م‌ هست چند ماه پیش لحظاتی در برابر آینه ایستاده بودم و در خویش فرو رفته و ساکت، خود را نظاره می‌کردم؛ اوقات غریبی بود: «تویی برابر تو چشم در برابر چشم / در آن دو چشم پر از گفتگو چه می بینی؟». از دیگران پرداختن و با خویش گفتگو کردن و خود را صدا زدن و خود کاوی پیشه کردن و قلعه هزارتوی ضمیر را در نور دیدن و «به خلوت ابعاد زندگی رفتن» و تنهایی معنوی را نصیب بردن، از جنس گوش سپردن به صدای هستی است و با «آبی دریای بیکران» نجوا کردن؛ نجوا کردنی که هم گویاست، هم خاموش؛ هم ساکن است، هم روان؛ هم بی پای است، هم پای دوان؛ هم بی‌رنگ است؛ هم نشان دار:

«صدا کن مرا / صدای تو خوب است / صدای تو سبزینه آن گیاه عجیبی است / که در انتهای صمیمیت حزن می‌روید / در ابعاد این عصر خاموش / من از طعم تصنیف در متن ادراک یک کوچه تنهاترم / بیا تا برایت بگویم چه اندازه تنهایی من بزرگ است».

افزون بر این، حزن سبزی که از جنس سرشت سوگناک هستی است، در این شعر به تصویر کشیده شده: «سوای خون دلت در سبو چه می بینی؟»؛ خون دل و غم ژرفی که از ضمیرت روییده و سر برآورده و تو از آن تغذیه می‌کنی: «هم ز من می‌روید و من می‌خورم»؛ گویی گریز و گزیری از آن نیست و حکم ازلی اینگونه رقم خورده.

تشبیه دل به گلوله آتش گرفته گریزپای حیرانی که بسان بادبادک به سر وقت باد رفته و از این سو بدان سو می رود و قرار و ثبات و سمت و سوی معینی ندارد، تصویری بدیع و دل‌انگیز است و بر لطافت و طراوت شعر افزوده است.

می‌توان چترها را بست و زیر باران قدم زد و «درون آینه» را با صدای همایون شنید و افق‌های دور را درنوردید و تجربه‌های کبوترانه را نصیب برد